



# دکتر رضا آیرملو

پروفسور جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های سوئد

## «سبزپوشان به چه می‌اندیشند»

(تحلیلی جامعه‌شناختی از اعتراضات اخیر ایرانیان و دست‌آوردهای آن)

امواج مبارزه مردم ستم‌دیده ایران علیه دیکتاتوری رژیم اسلامی، بی‌وقفه بر پیکره در حال نابودی رژیم می‌کوبد. ... باشد که این تحلیل در خدمت این مبارزه برای آزادی و دموکراسی قرار گیرد و بر توان مردم برای آزادی و رهائی از دست رژیم اسلامی بیفزاید.

- بخش اول- هویت سیاسی- اجتماعی "سبزپوشان" ص ۳
- بخش دوم- "رطب خورده منع رطب کی کند" ص ۱۵
- بخش سوم- برندگان و بازندگان بازی های انتخاباتی رژیم ص ۲۵
- بخش چهارم - چه باید کرد ص ۲۹

[www.azadieiran2.wordpress.com](http://www.azadieiran2.wordpress.com)

دانلود همه کتاب‌های ممنوعه در ایران به صورت رایگان و با لینک مستقیم

## دقت!

این تحلیل می‌تواند در مغایرت با باورهای "رایج روز" قرار گیرد و باعث رنجش خاطر شود، با این وجود، در جایی که سیل ویرانگری در راه است، چاره‌ای جز آن نیست که موضوع سدهائی که به اشتباه در حال شکستند، صادقانه و بدون تعارف به بحث کشیده شود.

از این رو، انتظار دارد همه خوانندگان، چه موافق یا مخالف، این نوشته را به نام "آزادی بیان" به هر طریق ممکن، به دیگران برسانند و در سایت‌های خود و دیگران منتشر کنند.

[www.azadieiran2.wordpress.com](http://www.azadieiran2.wordpress.com)

## بخش اول

### هویت سیاسی و اجتماعی "سبزپوشان"

مردم به‌جان‌آمده ایران، دیگر پی برده‌اند که جز اعتراض مستمر و طولانی به بی‌قانونی‌ها و بردن و خوردن‌های رژیم و رژیمیان اسلامی، راه دیگری برای رهایی از این رژیم و رژیمیان، و برای رسیدن به دموکراسی و برپائی جمهوری لائیک و متکی به رأی مردم، ندارند. این درک جدید اجتماعی، فی‌نفسه دست‌آوردی تاریخی است و نشان می‌دهد که از تقدس ادعائی رژیم، کمتر اثری باقی است.

اما و اما، عبور از این مرحله تاریخی، بسیار پیچیده است و اگر اشتباهی در سمت و سوی پیش‌پیش آید، رژیم اسلامی با ترکیبی جدید، جان تازه خواهد گرفت، خود و جنایات و خیانت‌هایش را قانونی و اخلاقی جلوه خواهد داد، و با استفاده از توده مردم گول‌خورده، یک سی سال دیگر، جان و مال خواهد ستاند و سرکوب خواهد کرد. این است که بررسی اعتراضات اخیر ایرانیان علیه سرکوبی و بی‌قانونی رژیم اسلامی از جنبه‌های مختلف و به ویژه از نظر حضور جماعت معترضی که با رنگ سبز مشخص می‌شوند، به ضرورتی عمده تبدیل می‌شود.

### چرائی رنگ سبز

رنگ سبز در جهان امروزی مشخصه محیط زیست و طبیعت است، اما برای این جماعت سبزپوش، این رنگ نشان‌دهنده تعلق نژادی- مذهبی رهبر سیاسی‌شان، "سید" حسین موسوی، به قوم قریش و خاندان رسول و ائمه شیعه است. استفاده سمبلیک از این رنگ، هم به معنی آن است که:

- این تعلق نژادی-مذهبی، مهم‌ترین ویژگی وی به حساب می‌آید و هم،

- این ویژگی، اساس تعلق خاطر جماعت سبزپوش به وی را تشکیل می‌دهد.

گزینش رنگ سبز، در اصل، گزینشی فرهنگی و سیاسی است. هم به سهم خود، تئوری تعلق فرهنگی ایرانیان به باورهای فرقه شیعه‌گری حاکم را تأیید می‌کند (ر. ک. به مقدمه جلد ۳ کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی") و هم انعکاسی از تاریخ سیاسی- اجتماعی سده‌ها و دهه‌های اخیر است.

تاریخ سده‌های اخیر ایران با ادعای خویشاوندی سلسله صفوی با امامان شیعه و در نتیجه، با حکومت سیاسی-مذهبی آنان به نیابت "امام زمان" آغاز، و با دخالت‌های بازیگران سیاسی‌ای که خود را منسوبان و نایبان این قوم می‌دانند، ادامه یافته است. "سید" روح الله خمینی یکی از آخرین بازیگران سیاسی منسوب به این قوم بود.

در این مدت طولانی، "تقدس مذهبی سیدها و ملایان" همچون باور زیربنائی شیعه‌گری، با زور و تزویر و سپس حتی با تبلیغات استعمارگرانه به مردم ایران تحمیل شده و آن را به عنصری از عناصر فرهنگی ایرانیان تبدیل کرده است. به طوری که امروزه روز هم، دغلبازی‌ها، تجاوزات و کلاهبرداری‌های رسوای سیدها و ملایان مدعی نیابت امام زمان - از دعانویسان حرفه‌ای شهر و روستا تا مدعیان کرامت و معجزه بنیادگرایان اسلامی - به آسانی مورد اغماض مردم قرار می‌گیرند. حتی بسیاری برای رهائی از دست ظلم و جور این سید و ملای ظالم و دزد، راهی جز دنباله‌روی و تقلید آن سید و ملای ظالم و دزد دیگر نمی‌یابند.

\*\*\*

گزینش رنگ سبز به عنوان سمبل سیاسی- مذهبی، در عین حال، بیان‌کننده این واقعیت است که این جماعت، ویژگی قابل استناد دیگری در رهبر برگزیده‌شان نیافته‌اند. در واقع، "سید" حسین موسوی، رهبر جماعت سبزپوش،

- نه حرفی در مورد احترام به حقوق بشر و دادن دموکراسی و آزادی به ایران و ایرانیان زده،

- نه قولی برای تغییر و تحول در نظام حکومتی و قانون اساسی رژیم اسلامی داده و،

- نه حتی گذشته و سابقه سیاسی‌اش نویددهنده اصلاحات، بهبودی و لغو احکام و قوانین قرون وسطائی حاکم بر ایران است.

در ضمن، حتی هواداران پر و پا قرص وی هم قادر به انکار این واقعیت تاریخی نیستند که مردم ایران یکی از بدترین دوره‌های تاریخ پر از سرکوبی و ستم دوره رژیم اسلامی را در زمان حکومت همین سید حسین موسوی تجربه کرده‌اند. وی از آن پس نیز عضو ارگان‌های مهم رژیم اسلامی بوده و در شکل‌گیری استراتژی‌های سرکوبگرانه این رژیم، نقش تعیین‌کننده داشته است. به بیان دیگر:

- سید حسین موسوی شریک و سهیم مسئولیت‌های تاریخی و سنگین و سهمگین سرکوبی‌ها، جنایات و خوردن و بردن‌های ۳۰ ساله اخیر رژیم است.

از این نظر، هیچ‌کدام از جنایتکارانی که در دادگاه حقوق بشر اروپا محاکمه و محکوم شده‌اند، اتهاماتی به این بزرگی نداشته‌اند. بر این اساس، سید حسین موسوی، بنا به ضرب‌المثل معروف، "رطب‌خورده‌ای است که قادر به منع رطب سرکوبی و دیکتاتوری نیست!".

با این سابقه، حمایت اخیر جمع قابل توجهی از ایرانیان از وی، صفحه جدیدی در تاریخ سرکوبگری‌های اخیر ایران و جهان گشوده است، چرا که در تاریخ معاصر ایران و جهان، کمتر مجرم سیاسی و نظامی‌ای از این دست بعداً به عنوان **ناجی قربانیانش** برگزیده شده است.

## **خاستگاه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی "سبزیوشان"**

۱- می‌دانیم که مردم ایران از نظر پذیرش رژیم، دل‌بستگی به قوانین و احکام اسلامی و تبعیت از رهبران رژیم، به دو نیمه اساسی "اسلامیان و حامیان" و "دشمنان و مخالفان" رژیم اسلامی تقسیم می‌شوند:

**نیمه اول**، یعنی "اسلامیان و حامیان رژیم اسلامی"، از همان سال‌های آغازین رژیم، در نهادهای مختلف آن شرکت کرده و رأی دادن در بازی‌های انتخاباتی رژیم را نیز تکلیف شرعی خود فرض می‌کند.

**نیمه دوم**، یعنی "**دشمنان و مخالفان رژیم**"، در عین حفظ مخالفت نظری، در عمل، از نظر شرکت در رأی‌گیری‌های دروغین آن به گروه‌های مختلفی چند تقسیم می‌شوند:

**الف**- گروه‌هایی از این نیمه‌مخالف، اعمال جنایتکارانه، و تجاوزات، خیانت‌ها و دزدی‌های رژیم را خاطر نشان می‌کنند. از نظر اینان، رژیم و مسئولیت‌هایش، جمعی است و همه رهبران رژیم در مسئولیت‌های تاریخی تخریب و تاراج کشور شریک‌اند. به نظر اینان، "خط خوب و خط بد"، یا "رهبر خوب و رهبر بد" در بین رهبران رژیم، وجود خارجی ندارند. همه شریک جنایت و خیانت سی ساله‌اند. هم از این رو، هرگونه امید و انتظار اصلاحات از این رهبران، خودگول‌زنی و بی‌جاست. آنان در ضمن، هیچ اصلاحی را در **نظام قرون وسطائی رژیم اسلامی ایران**، امکان‌پذیر نمی‌بینند. "**خانه از بیخ و بن ویران است** و برای آباد کردنش باید به تمامی فرو ریزد".

اینان در نتیجه، از هرگونه مشارکت سیاسی و رأی دادن در بازی‌ها و نمایشات انتخاباتی رژیم، دوری می‌گزینند و در بحث‌های خصوصی نیز از مهر نخوردن شناسنامه‌هایشان به خود می‌بالند و آنرا نشانه پایداری، فداکاری و حتی شجاعت اخلاقی خود معرفی می‌کنند.

**ب**- گروه‌های دیگر از این نیمه، ضمن حفظ موضع مخالفت با رژیم، که اکثراً نیز با انتقاد روزانه و حتی تعریف جوک‌های آخوندی همراه است، به **سبب‌ها و بهانه‌های مختلف**، در بازی‌ها و نمایشات انتخاباتی رژیم هم شرکت می‌کنند.

**سبب‌ها و بهانه‌ها فراوانند** و از ترس از قطع سهمیه‌های جیره‌بندی تا ترس از اخراج از کار، ممانعت از تحصیل و استخدام و حتی بازداشت، مجازات و ترور، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند. جمعی امیدوار لطف این و آن مأمور رژیم‌اند، جمعی، مردمی خوش‌خیالی هستند که هنوز هم در انتظار اصلاح خودبه‌خودی رژیم اند. جمعی نیز به سبب **عادت‌های تاریخی- فرهنگی** ای که محصول دیکتاتوری پدرسالارانه درازمدت و تاریخی در ایران است، قدر به بریدن تمام از قدرت قهار حاکم نیستند. بر اساس این "عادت‌های تاریخی - فرهنگی"، بسیاری از مردم تحت ستم ما، به تن جباران ظالمی که با زور و قلدری جان و مال می‌ستانند، لباس تقدس و الوهیت می‌پوشانند و خود را مجبور به تبعیت بی چون و چرای‌شان می‌بینند. آیا اگر انوشیروان از نعش مزدکیان "باغ معلق" نمی‌ساخت، شاه‌عباس هر مخالفی را در لای دیوارها زنده به گور نمی‌کرد، و خمینی در چنین ابعادی جان و مال نمی‌ستاند، "عادل" و "کبیر" و "امام" لقب می‌گرفتند؟

در هر حال، این گروه از **مخالفان رژیم اسلامی** که به بهانه‌ها و سبب‌های مختلف، در خدمت رژیم قرار می‌گیرند، همان نقشی را بازی می‌کنند که هواداران حزب‌الله رژیم. تفاوت در این است که اینان اکثراً به رژیم مورد حمایتشان ایمان ندارند، ولی به همان اندازه، در خدمت رژیم قرار گرفته و به دوام و بقایش یاری می‌رسانند، چرا که:

- رژیم "تبعیت" لازم دارد و نه "ایمان"، و این هر دو، با رأی خود، این تبعیت را به رژیم نشان می‌دهند.

\*\*\*

حالا اگر از زاویه این تقسیم‌بندی به ارزیابی خاستگاه‌های رأی‌دهندگان سبزپوش برخیزیم، نتیجه می‌گیریم که اینان به صرف شرکت در بازی‌های رأی‌گیری رژیم:

- یا به نیمه اول، یعنی "اسلامیان و حامیان رژیم اسلامی" تعلق دارند و حزب‌اللهی و مقلد این و آن آیت‌الله و جناح اسلامی‌اند (شرکای کوچک جنایات بزرگ!)،

- یا به گروهی‌هایی از نیمه دومی تعلق دارند که در حرف، مخالف رژیم‌اند، ولی در عمل، به هر سبب و بهانه‌ای در خدمت رژیم و رژیمیان قرار گرفته و "دانسته یا ندانسته"، به دوام و بقای رژیم یاری می‌رسانند.

رأی‌دهندگان سبزپوش، از این رو، علتی از علل وجودی رژیم حاکم را تشکیل می‌دهند.

۲- فیلم‌های تظاهرات تهران و ایران نشان می‌دهند که "سبزپوشان" در مقام مقایسه با به اصطلاح "سیاه‌پوشانی" که به هواداری نیمه بر تخت نشسته رژیم، یعنی جناح خامنه‌ای- احمدی‌نژاد، تظاهرات می‌کنند، ظاهری آراسته‌تر دارند و ظاهراً متعلق به طیف‌های متوسط و متوسط به بالای طبقه متوسط مردم شهرنشین ایرانند. با این برداشت، می‌توان علت حمایت این بخش از جماعت سبزپوش از جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب رژیم (اصلاح چی؟) را به جایگاه و تعلقات طبقاتی آنان نسبت داد. ظاهراً مردمی که به هر سببی از مواهب موجود اقتصادی برخوردارند، از نیمه دیگری که به نان روز محتاجند، با اهداف "لیبرال اقتصادی" (و نه لیبرالیسم اجتماعی و فرهنگی) جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، قابلیت تطبیق بیشتری دارند.

البته جماعت سبزپوش، از طیف‌ها و لایه‌های مختلف اجتماعی تشکیل شده‌اند، و هر طیف و لایه نیز خاستگاه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مختلفی دارند.

۳- اگر تعیین جایگاه طبقاتی جماعت سبزپوش با دشواری رو به روست، جایگاه آنان در تقسیم‌بندی‌های "مرکز و حاشیه شهری" و "سنتی و مدرن" با ضریب اطمینان بیشتری قابل بیان است. ظاهراً سبزپوشان بیشتر از جماعت سیاه‌پوشی که عمدتاً "حاشیه‌نشین و

سنتی اند، به لایه های "مرکز شهرنشین و مدرن" جامعه تعلق دارند. از این نظر، اینان با ایرانیان برون مرزی خویشاوندی اجتماعی و فرهنگی نزدیکتری دارند.

در این صورت، باید گفت که این اولین باری است که مردم برآمده از "لایه های مدرن شهری" در ابعادی به این بزرگی، خود را به عنوان رأی دهندگان این، یا آن جناح رژیم اسلامی ثبت نام می کنند.

موج حمایت لایه های مدرن شهری، اولین بار در جریان بازی های دو خردادی آخوند خاتمی بروز کرد، ولی سرکوبی های زنان، دانشجویان، کارگران صنعتی، روزنامه نگاران، معلمان و غیره، در پی استقرار خط دو خردادی، و همچنین پشت کردن خاتمی به "اصلاح طلبان" تحت سرکوبی رژیم، بعداً این پیش بینی اولیه را تقویت کرد که "شرکت و حمایت دو خردادی، پدیده ای موقت و گذرا بوده، مردم از پشت کردن خاتمی به اصلاح گران، درس کافی گرفته اند و رژیم اسلامی کماکان در بین لایه های مدرن طبقه متوسط شهر نشین جای پائی ندارد".

اما، حالا انبوه جمعیت معترضی که به دنبال رهبران سبزپوشان راهپیمائی کردند، نشان می دهند که یا این پیش بینی درست نبوده، یا حالا شرایط ایران تغییر کرده و رژیم اسلامی قادر به لانه کردن در بین لایه های مدرن شهری شده است.

البته هنوز معلوم نیست چه درصدی از معترضین خیابانی در بازی های رأی گیری رژیم شرکت کرده و مرید و مقلد مستقیم ملایان و سید حسین موسوی و شرکاء به حساب می آمدند، و چه درصدی از فرصت اعتراضات خیابانی سبزپوشان برای بیان نفرت و تنفر خود از رژیم اسلامی و حکومت ملایان استفاده کرده و به خیابان ها ریخته بودند. اما از آن جا که راهپیمائی ها اساساً به نام رهبران و ترتیب دهندگان آن ها ثبت می شوند، این راهپیمائی ها هم بدون توجه به علت و قصد شرکت کنندگان، به نام این جناح رژیم ثبت شده و نشان دهنده افزایش نفوذ رژیم اسلامی در بین لایه های مدرن شهری است.

دلایل مختلفی برای توجیه این حمایت وجود دارند. از آن جمله، می توان گفت که این اقشار پس از سرکوبی و سانسور فرهنگی ۳۰ ساله، حالا دیگر با شرایط نظام حکومت دینی خو گرفته و تطبیق یافته اند. بسیاری از سقوط رژیم ناامید شده اند و جمعی تحت تأثیر تبلیغات اروپا و امریکا، به اصلاح رژیم امید بسته اند. در نتیجه، بسیاری از مردم برخاسته از لایه های مدرن و لائیک اجتماعی، به جای خواست سرنگونی رژیم و لزوم تغییرات



بنیادی در نظام سیاسی ایران، به بهبودی‌های جزئی در مناسبات روبنائی و تقلیل کنترل‌های اجتماعی و فرهنگی روزمره رضایت داده‌اند. از همین روست که شعار "زنان در محدوده قوانین و مقررات اسلامی آزادند"، به یکباره باعث خیزش موج عظیم حمایت زنان جوان برآمده از لایه‌های مدرن شهری می‌شود، بدون آن که کسی بپرسد:

- کدامیک از قوانین و ظلم و جوری که به زنان ایران تحمیل شده و می‌شود، اسلامی و شرعی نبوده و نیست؟ و،

- اساساً اسلام و شرع با کدامیک از این اجحافات و تجاوزات "آپارتاید جنسی ایران"، مخالف است؟

## شرکت در انتخابات به معنی رأی دادن به ماندگاری رژیم

همه واقف‌اند که بر اساس مبانی ایدئولوژیکی رژیم بنیادگرای اسلامی و فتوای آیت‌الله خمینی، حق انتخاب رهبران جامعه از آن "امام زمان" و نایبان امام است. "امت اسلامی ایران، هیچ حق و اختیاری برای انتخاب رهبران جامعه خود ندارد و اساساً انجام انتخابات با اهداف و به سبک غربی، غیر شرعی و مردود است". در نتیجه:

۱- در این حکومت شرعی که بر اساس فتاوی ملایان اداره می‌شود، بازیهای انتخاباتی رژیم برای دادن حق تصمیم‌گیری به دست مردم انجام نمی‌گیرد.

می‌پرسند چرا با این وجود، رژیم اسلامی دست به انجام انتخابات می‌زند و این همه روی آن وقت و هزینه صرف می‌کند؟ پاسخ این است که در دنیای امروزی هیچ رژیمی بدون انجام انتخابات ولو دروغین و تقلبی، قادر به ادعای پذیرش بین‌المللی نیست. رژیم‌های دست‌نشانده‌ای از این دست حتی از سوی حامیان ابرقدرت‌شان، مورد شناسائی قرار نمی‌گیرند. این است که استراتژی‌سازان رژیم اسلامی، از همان آغاز دوره امامت خمینی، که خود فتوای غیرشرعی بودن دخالت "امت مسلمان" در انتخاب رهبران جامعه اسلامی را صادر کرده بود، برای انجام نوعی بازی انتخاباتی، راه‌حلی شرعی تدارک دیدند. نهادهای سرکوبگر رژیم، از آن میان "شورای نگهبان" ملایان، حق کنترل بازی‌ها را به عهده گرفتند، و رژیمیان این همه را به عنوان "انتخابات اسلامی" به دوستان و حامیان جهانی‌شان عرضه کردند. در نتیجه،

۲- انتخابات رژیم اسلامی از اساس برای نمایش و فروش به ابرقدرت‌های خارجی تدارک دیده شده و هیچ نقشی در گزینش رهبران جامعه ایران اسلامی ندارد.

بر اساس این راه‌حل‌های شرعی، از آن پس، رهبری دینی وقت، یعنی خمینی و سپس خامنه‌ای، و نمایان و مأموران آنان در نهادهای رژیم، افراد مورد نظر خود را به سمت مشاغل رهبری ریز و درشت رژیم منصوب کرده و می‌کنند، به جای مردم، کاندیداهای موافق میل خود را برمی‌گزینند و حتی در مورد تعداد آرای موجود در صندوق‌های رأی گیری تصمیم می‌گیرند.

تمامی این کارها از زاویه دید دموکراسی غربی، "تقلب در انتخابات" اند، اما با ترم‌های دینی و فرقه‌ای رژیم، "انتخاب رهبران جامعه به دست نمایان بر حق امام زمان" نام دارند و از این نظر، مشروع به حساب می‌آیند. همه هواداران و امت رژیم موظف‌اند تا این تصمیمات و تقلبات را به عنوان **حکم شرعی "نایب امام زمان"**، واجب و لازم الاجرا تلقی کنند و در مقابل تصمیمات صادره رهبر دینی رژیم، سر تسلیم فرود آورند. انتصاب همه اعضای نهادهای رژیم، از جمله انتصاب خامنه‌ای به رئیس‌جمهوری و سپس به رهبری دینی جمهوری اسلامی، انتصاب هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد به رئیس‌جمهوری و همچنین انتصاب **سید حسین موسوی** به نخست‌وزیری، بر اساس این گونه فتواها و شیوه‌های قرون وسطائی انجام شده است.

جالب است که استعمارگران و امپریالیست‌های اروپائی و آمریکائی، که از برکت استراتژی بنیادگرائی و رژیم‌های اسلامی دست‌نشانده خود برخوردارند، این بازی‌های سر تا پا تقلبی را مورد تأیید قرار داده و می‌دهند و بدین وسیله، مناسبات و معاملات خود با رژیم را توجیه می‌کنند. بهانه این است که **"مردم ایران هنوز! لایق همان دموکراسی اسلامی‌ای هستند که رژیم برگزیده‌شان! تدارک دیده است"**. آنان با این بهانه، زیر پا گذاشتن سیستماتیک حقوق بشر و آزادی‌ها و حقوق مندرج در منشورهای جهانی و اروپائی در ایران را زیر سؤال نمی‌برند، یا از لزوم تغییر قوانین قرون وسطائی و ضرورت تضمین امنیت قضائی چشم می‌پوشند.

این بازی کثیف دو سویه تا زمانی که رژیم قادر به جلب مشارکت توده‌های میلیونی بود، بدون مشکل و با موفقیت پیش رفت. در این مدت، رژیم هر وقت لازم دیده، برای اثبات **کنترل خود بر مردم ایران**، توده‌های هوادار و "امت" "مقلد" خود را به پای صندوق‌های رأی‌گیری برده و برای کاندیداهای منصوب شده از سوی رهبر و رهبران اسلامی، رأی و تأییدیه گرفته است.

اما، همانگونه که شرکت توده‌های مردم در بازی‌ها و نمایشات سر تا پا تقلبی رژیم، باعث پذیرش جهانی آن است، عدم شرکت آنان در این نمایشات دروغین نیز این پذیرش را خدشه دار می‌کند. به بیان دیگر:

- شرکت توده‌های وسیع مردم در بازی‌ها و نمایشات رژیم، به وسیله‌ای برای سنجش کنترل رژیم و محبوبیت‌اش در بین مردم ایران تبدیل شده است. بدون شرکت میلیونی مردم ایران در این نمایشات رأی‌گیری، رژیم اسلامی قادر به ادعای صلاحیت برای ادامه حکومت و پیشبرد شیوه خوردن و بردن و سرکوب کردن نیست. در نتیجه:

ماندگاری رژیم منوط به این است که به اربابان جهانی خود نشان دهد که مردم در بازی‌های انتخاباتی رژیم شرکت می‌کنند و به هر آهنگی که رهبران اسلامی می‌نوازند، می‌رقصند.

این است که با تقلیل مردم دنباله‌رو و مقلدان رژیم ملایان، و افشا شدن هر چه بیشتر رژیم و رهبران اسلامی در افکار عمومی هواداران و مقلدانش، زنگ‌های خطر برای بسیاری از رهبران رژیم به صدا درآمده است. ترس از آن است که "پشت کردن مردم به بازی‌ها و نمایشات رسوای انتخاباتی ممکن است رژیم‌شان را در شرایط ماه‌ها و روزهای پایانی شاه بر افتاده قرار دهد!".

این بود که برای راضی کردن "دوستان اروپائی" رژیم که همراه با حکومت آمریکا، خواستار اصلاحاتی برای جلب نظر مردم اند، بازی دو خردادی به اجرا درآمد. اجرای این بازی به خاطر جلب مشارکت اقشار میانی و مدرن شهری، بر اعتبار و شانس ماندگاری رژیم افزود، باشد که ساخت ارتجائی رژیم قادر به تحمل ادعاهای اصلاحی بسیار جزئی این دوره هم نشد و این دفتر هم به زودی بسته شد.

در چنین شرایطی است که:

- شرکت اخیر مردم، به خصوص لایه‌های میانی و مدرن شهری، در بازی‌های رأی‌گیری رژیم (چه در رأی‌گیری، یا در اعتراضات بعدی‌اش)، فی‌نفسه به معنی رأی پر ماندگاری رژیم تلقی شده، مستقیماً بر اعتبار جهانی رژیم افزوده و ماندگاری آن را تضمین کرده است. رژیم بدین وسیله نشان داده که در میان لایه‌های مدرن طبقه متوسط شهری جای پائی دارد و موفق به جلب نظر رضایت مردم شده است.

از این نظر، صرف شرکت در بازی‌های رأی‌گیری رژیم، موجب مسئولیت تاریخی و وجدانی است.

## "سبزپوشان به چه می‌اندیشند؟"

بر این اساس هم بود که در جریان رأی‌گیری اخیر، بخش عمدهٔ اپوزیسیون ایران در برون مرز، با درک درست شرایط جهانی، مشخصاً این گروه از مردم ایران را به عدم شرکت در رأی‌گیری و نیافتادن به دام رژیم فرا می‌خواند. در واقع، پشت کردن مردم به نمایشات رأی‌گیری و نشان دادن قهر از رژیم و اعمالش، راه مبارزهٔ سهل و ساده و بی‌خطری است که می‌تواند کشورهای حامی رژیم اسلامی را مجبور به فشار به رژیم اسلامی برای تجدیدنظر و عقب‌نشینی از مواضع سرکوب‌گرانه‌اش بکند و حتی به دادن امتیازاتی برای جلب نظر این طبقهٔ مهم اجتماعی منجر شود.

"جماعت سبز پوش" اما، به این دلایل گوش ندادند و به این دعوت‌ها وقعی نگذاشتند. آنان به جای این راه سادهٔ فشار برای اصلاح و عقب‌نشینی رژیم، راه مشارکت با رژیم را برگزیدند. آنان نه فقط در رأی‌گیری دروغین رژیم فعالانه شرکت کردند، بلکه بدون آن که حتی قولی برای اصلاحاتی بگیرند، به کسانی که مستقیماً در جنایات سیاسی و نظامی شریک و سهمیم بودند، رأی دادند. بسیاری از طریق اینترنت در لیست‌های بلند هواداران رهبران (این، یا آن جناح) رژیم اسلامی اسم نوشتند و بسیاری برای حفظ جان رهبران، پایه‌گذاران و سرکوب‌گران دیروز و امروز رژیم اسلامی، به جمع‌آوری امضاء دست زدند.

این کارها هر کدام به تنهایی به مثابه ثبت نام به عنوان "امت اسلامی" و "حزب الله" ملایان و رژیم است و هیچ عذر و بهانه‌ای مثل "نیت من این، یا آن بوده یا نبوده"، این واقعیت و پیام بیرونی آن را تغییر نمی‌دهد.

چرا که امروزه در تمام دنیا، رأی مردم به این، یا آن حزب و سازمان، بی‌توجه به محتوای خود، به معنی رأی اعتماد به نظام سیاسی حاکم است. هر رأی انتخاباتی (چه مخالف یا موافق)، به عنوان رأی اعتماد به کل نظام به حساب می‌آید. این است که موفقیت رژیم‌ها با درصد شرکت‌کنندگان در بازی‌های انتخاباتی‌شان سنجنده می‌شود. در اینجا نیز:

- صرف شرکت در رأی گیری، یا تظاهرات در صف سبزها، رأی به کلیت رژیم تلقی شده و،

- شرکت‌کنندگان در این سرتاسر این بازیها و اعتراضات رأی‌گیری، به خاطر هواداری از کاندیداهای دست‌چین‌شده رژیم، به عنوان هواداران و طرفداران کل رژیم ثبت شده‌اند.

می‌بینیم که در این ارزیابی‌ها، "نیت و توجیه شخصی رأی‌دهندگان" مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرند. این مثل شرکت شخص بی‌دین در نماز جماعت است. شرکت در نماز جماعت، معرف دینداری، تأیید پیشنهاد و تعلق به گروه مذهبی-سیاسی نمازگزاران است. کسی نمی‌تواند هم در نماز جماعت حرکت کند و هم این پیام‌ها را به دیگران نفرستد. هیچ شرکت‌کننده‌ای نمی‌تواند بگوید "من با شرکت خود در نماز جماعت، پیام بی‌دینی می‌دهم، یا صلاحیت پیشنهاد را زیر سؤال می‌برم، و یا اسلام سیاسی را رد می‌کنم. به بیان دیگر، ممکن است چنین کسانی هم در بین شرکت‌کنندگان نماز جماعت پیدا شوند، ولی پیامی که اینان به بیرون می‌فرستند، همان است که معمولاً از شرکت در نماز جماعت، درک و فهم می‌شود. شرکت کردن در رأی‌گیری رژیم نیز به همین صورت عمل می‌کند و پیامی که به دیگران می‌فرستد، فارغ از نیت شخصی این، یا آن شرکت‌کننده است.

\*\*\*

این همه می‌رساند که:

- جماعت سبزپوش صرفاً به خاطر شرکت در این رأی‌گیری و هواداری‌های بعدی‌اش از این، یا آن جناح، به رژیم سرکوبگر اسلامی فرصت داده و می‌دهد تا شرکت آنان در رأی‌گیری سر تا پا تقلبی خود را به عنوان رأی اعتماد مردم ایران به رژیم اسلامی، در بازار سیاست جهانی به فروش برساند و بدین وسیله، برای ماندگاری خود از اربابان جهانی‌اش رأی اعتماد بگیرد.

\* آیا این همه، زنگ‌های بیدارباش را برای مردم مدرن و لائیکی که به تصورات واهی اصلاحات، در رأی‌گیری رژیم شرکت کرده‌اند، به صدا در نمی‌آورد؟

- پشیمان‌شان نمی‌کند که چرا در عین مخالفت با رژیم اسلامی، ناخواسته به حمایت آن بلند شده و ماندگاری و تسلط و جباریت رژیم اسلامی را سبب شده‌اند؟

- پشیمان‌شان نمی‌کند که آنان به نیت رسیدن به آزادی و اصلاحات رأی داده و در تظاهرات شرکت کرده‌اند، ولی به خاطر اشتباه بودن صف‌بندی‌شان، همه‌اش به نام رژیم اسلامی و جناحی از آن تمام شده؟

- پشیمان‌شان نمی‌کند که آنان به فکر انتخاب بد از بدتر بودند، ولی انتخاب‌شان به ماندگاری دو جناح بدتر انجامیده است؟

\* آیا این همه کافی نیست تا همهٔ آنانی که صادقانه مخالف رژیم اسلامی و خواهان دموکراسی و "جدائی دین از سیاست" در ایرانند، منبعد:

- از شرکت در هرگونه راهپیمائی جناح‌های ملایان و نیمه‌های رژیم سرکوب‌گر اسلامی دوری گزینند؟

- به صراحت تمام با سبزپوشی، سبزپوشان و رهبران سابقه‌دار آنان برخورد کنند؟ و،

- از آلوده شدن در حزب، دسته و جنبش به اصطلاح " سبز " هواداران مختلف رژیم اسلامی دوری گزینند؟

## بخش دوم

### "رطب خورده منع رطب کی کند"!

#### اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران

"مخالفان رژیم و خواستاران دموکراسی و آزادی" در ایران، از

۱- روشنفکران منفرد،

۲- فعالان سیاسی، فرهنگی و هنری سازمان یافته و

۳- مردم عادی بر آمده از لایه های مدرن شهری ایران تشکیل می شوند.

خاستگاه طبقاتی اکثریت اینان، لایه های مختلف طبقه متوسط شهرنشین ایران است. طبقه متوسط مدرن ایران، محصول مدرنیسم دوره های پیشین، به خصوص دوره پهلوی است. این مدرنیسم با سنت های فرهنگی ایرانی (سنت های ایرانی، شیعه گری و اشرافیت ایلداری/ ر. ک. پیشین) آمیخته شده و از مرزهای سنتی تا معیارهای ارزشی مدرن وارداتی، طیف وسیعی را تشکیل می دهد. در نتیجه، مردم مدرن برخاسته از لایه های مختلف طبقه متوسط شهری نیز، به نسبت سهم خود از سنت های داخلی، یا عناصر مدرن وارداتی، کمتر و بیشتر مدرن، یا سنتی اند.

از اینان، جمعی در سازمان های سیاسی سازمان یافته و جمع بزرگتری سازمان نیافته اند. جمعی بالفعل در زمینه ای که سیاست نیز بخشی از آن است فعال اند، و جمع بزرگی، توده ناراضی ولی غیرفعال را شکل می دهند. این توده ناراضی، بالفعل فعال نیستند ولی، بالقوه آماده ایفای نقش های موقت فرهنگی و سیاسی اند. اینان در برهه های تاریخی، به سبب افزایش هیجان عمومی، از دور و نزدیک وارد حوزه فعالیت های سیاسی- اجتماعی می شوند و به سبب دارا بودن اکثریت تعیین کننده، در تعیین جهت روند اتفاقات تأثیر می گذارند.

این افشار و لایه‌های اجتماعی مختلف، با وجود خاستگاه‌ها، قشربندی‌ها و اشتغالات مختلف، ۱- مخالف رژیم اسلامی‌اند و ۲- با انگیزه‌های مختلف، خواهان رهائی از دست رژیم اسلامی‌اند. اینان از همین رو، در مجموع، "اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران" را تشکیل می‌دهند.

فرض بر این است که لایه‌های مدرن درون مرزی، به طور مستقیم، از سرکوبی، سانسور و شیوه‌های شستشوی مغزی رژیم، رنج می‌برند. در حالی که ایرانیان برونمرزی برآمده از این لایه‌های مدرن شهری، فارغ از سانسور‌ها و محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی داخل کشورند و به طور عینی، دموکراسی و آزادی‌ها و حقوق سیاسی- اجتماعی در اروپا و آمریکا را تجربه می‌کنند. هم از این رو، برون‌مرزی‌ها می‌توانند فقدان اطلاعات، دانش و آگاهی‌های ممنوعه درون‌مرزی‌ها را جبران کنند و درون‌مرزی‌ها می‌توانند با استفاده از این دانش‌ها، از دیواره‌های سانسور رژیم عبور کرده و انرژی بزرگ توده‌های محروم را برای رهائی و آزادی از دست رژیم اسلامی به حرکت در آورند.

## پیش‌شرط انتخابات

تا روز راه‌پیمائی، این فرض حاکم بود که این دو نیمه از "اپوزیسیون عمدتاً سازمان‌نیافته مدرن و لائیک" ایران، دیگر به اندازه‌ای تجربه دارند، که به دنبال اسلامیان و ملایان، آن هم برخاسته از درون رژیم اسلامی نیافتند. در عمل نیز، تا آن روز، بخش مهمی از این "اپوزیسیون لائیک و مدرن برون‌مرزی"، در حد و حدودی، شرکت در انتخابات دروغین رژیم را محکوم می‌کردند و در بسیاری موارد نیز، رأی دهندگان رژیم را "سازشکار"، "امت گول خورده رژیم" و مردمی بیسواد و ناآگاه معرفی کرده و حتی شرکت لایه‌های مدرن شهری ایران در رأی‌گیری رژیم را ندیده گرفته، یا به نحوی انکار می‌کردند. نظر غالب این نیمه برون‌مرزی آن بود که شرکت در بازی سر تا پا تقلبی انتخابات به اصطلاح "رئیس‌جمهور"، در جایی که جمهوری وجود خارجی ندارد و رأی مردم به حساب نمی‌آید، یک دهن‌کجی تلخ به مردم ایران است. لازمه ابتدائی انتخابات و رأی دادن، ۱- احترام به حقوق بشر، ۲- تأمین آزادی‌ها و حقوق سیاسی، از آن میان، آزادی اندیشه و بیان، آزادی تشکل سیاسی و ۳- تأمین امنیت قضائی است. این‌ها هیچکدام در ایران رژیم اسلامی وجود خارجی ندارند و حتی به شدت و به طور سیستماتیک سرکوب می‌شوند. از این رو، نظر غالب بسیاری از شخصیت‌ها و سازمان‌های مخالف مقیم خارج از کشور این بود که:



- شرکت نکردن در بازی دروغین انتخاب به اصطلاح رئیس جمهور رژیم، شرطی است که "مردم" ایران را از "امت و مقلدان آیت‌الله‌ها، هواداران حزب‌اللهی و توده‌های گول‌خورده رژیم" جدا می‌کند.

## واکنش سراسیمه اپوزیسیون مدرن و لائیک

اما، راهپیمایی جمعیت عظیم مردم، به خصوص از لایه‌های مدرن طبقه متوسط شهری در صف سبزپوشان و به حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، به یکباره، نظر بسیاری از این مخالفان را تغییر داد. صرف تظاهرات اعتراضی خیابانی، "زنگ‌های فرهنگی" را برای بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون مدرن و لائیک در داخل و خارج کشور به صدا درآورد و خیلی‌ها را به آسانی به درون باطلاق هواداری جناح دوم رژیم، به رهبری هاشمی رفسنجانی- موسوی، کشانید. اپوزیسیون مدرن طرفدار حکومت لائیک دو شقه شد. جمعی از دنباله‌روی سبزپوشان و همراهی با جناح به اصطلاح "اصلاح‌طلب" (اصلاح چی؟) رژیم خودداری کردند و با استفاده از این فرصت تاریخی، با شعارها و آرم و پرچم خود علیه "کلیت رژیم" به اعتراض دست زدند. جمعی به طور سراسیمه به جمع سبزپوشان وارد شدند، ولی دیر یا زود به خود آمده، به جبران شبهه و اشتباه خود برخاستند. ولی جمع به مراتب بزرگتری، بی هیچ شرط و شروطی، به هواداری از سبزپوشان ادامه دادند. حمایت فرستنده‌های تبلیغات خارجی از اینان، صدای آن نیمه مستقل و وفادار به خواست رهائی از دست تمامیت رژیم اسلامی را تحت‌الشعاع خود قرار داد و مانع شنیده شدن دلایل و پیام بیدارباش‌شان شدند.

بسیاری از این اکثریت سراسیمه که به هواداری جناح معترض رژیم برخاسته بودند، حرف‌های پیشین خود در مخالفت با شرکت در رأی‌گیری رژیم را به تمامی پس گرفتند و رأی‌گیری سرتاسر تقلبی رژیم را، "انتخابات!" نام نهادند. بسیاری، "سبزپوشان" هوادار این جناح رژیم سرکوبگر را، بی توجه به خاستگاه سیاسی، نظامی و فرهنگی‌شان، به نام نامی "مردم ایران" مفتخر کردند.

مگر نه این که ما ایرانیان همیشه در سوئی "رژیم سرکوبگر" داشت ایم و در سوی دیگر "مردم ستم‌کشیده"، پس حالا که دو جناح حاکم رو در روی هم قرار گرفته بودند، انگار دعوی دو جناح رژیم، هر دو مسئول و هر دو جنایتکار و دیکتاتور، مبارزه بین

"آزادی خواهان و حکومت جبار" بود. انگار، جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، به صرف مخالفت با جناح بر تخت خلافت نشسته خامنه‌ای- احمدی‌نژاد، پرچم رهایی از تسلط رژیم اسلامی را به دوش می‌کشید!

این تصور غلط به آسانی، به "واکنشی طایفه‌ای" تبدیل شد. جماعت سبزپوش، در چند ساعت از همه اتهامات ۱- شرکت در بازی‌های رأی‌گیری، ۲- هواداری از جناحی از جناح‌های رژیم سرکوبگر، ۳- به تعویق انداختن سرنگونی رژیم اسلامی و غیره و غیره، مبرا شدند. کمتر کسی از اینان، به فکر محکوم کردن جانبداری این جماعت از رژیم و مجرمان سرکوبگر آن افتاد و کمتر کسی هم، آن نیمه گول‌خورده ناراضی و مخالف رژیم اسلامی را به بازگشت به دامن مردم دردمند ایران دعوت کرد. بسیاری حتی، راهی را که قبلاً "راه محکوم‌شده رژیم" معرفی می‌کردند، "تنها راه رهایی" یا "راه تحول دموکراتیک" ایران نام نهادند و از دیگران هم خواستند که به هواداری این "سید سابقه‌دار" و "روحانیت مبارز!" برخیزند. جمعی حتی حرکت اعتراضی آنان برای به تخت نشاندن سید حسین موسوی سابقه‌دار را "انقلاب مردم ایران" خطاب کردند. زمان، سی سال به عقب برگشت! و خمینی دیگری رو به زائیدن نهاد.

کار به جایی رسید که جمعی از نیروهای مدعی اپوزیسیون خارج از کشور، دستها را برای تقسیم افتخار راهپیمائی اعتراضی به هواداری از موسوی و شرکایش، بالا زدند و مدعی حمل آرم و پرچم شان در جمع رأی‌دهندگان سید حسین موسوی، کروی و "قهرمانان آزادی‌خواهی از این دست!" شدند.

رنگ سبز، آن هم رنگ سبز سیدی، به یکباره به رنگ انقلابی‌گری و آزادی‌خواهی ایران تبدیل شد!

## ارثیه فرهنگی و داوری معیوب

خصالت‌های ایللیاتی جای خاصی در فرهنگ ایران دارند (ر. ک. پیشین). از آن رو، بسیاری از ما مردم ایران، اهل قیام و تظاهراتیم، تا مبارزه بنیادی، حساب شده و درازمدت. عواطف اجتماعی‌مان به آسانی تحریک می‌شوند و بسیاری از ما را، "چشم‌پسته

و گوش بسته" به هیجان و شورش وامی دارد، بدون آن که قبلاً بیاندهشیم، "چرا و برای کی و چی؟". زود می‌جوشیم، ولی زود هم از جوش می‌افتیم. این است که در جریان اتفاقات تاریخی، هولزده و سراسیمه عمل می‌کنیم و عموماً "از هول حلیم می‌افتیم توی دیگ"!

در این شرایط هولزدگی، برخی فکرها و قضاوت‌های "مد روز" را بی‌آن‌که بسنجیم، یا فرصت سنجیدنشان را به خود بدهیم، در فکر و اندیشه‌مان کپی می‌کنیم و در ارتباط غیرمستقیم با همدیگر، "فکر و باوری طایفه‌ای" به وجود می‌آوریم. و بسیاری نیز، سعی می‌کنیم چیزی بر آن بیافزائیم. "یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کنیم".

"تعصب و مطلق‌گرایی طایفه‌ای"، محصول جا افتادن این "فکر و باور طایفه‌ای" است. این چگونگی فرهنگی، عموماً راه دگراندیشی و بازاندیشی را می‌بندد و همه را به کج‌راهه یکسانی رهنمون می‌شود. حمایت همگانی از خمینی (با عناوین مختلف رهبر، پدر، خرده‌بورژوا، و و و) فقط یک نمونه است.

این بود که بسیاری، تحت تأثیر تظاهرات اعتراضی و سرکوبی معترضین، اختیار از دست دادند و نتوانستند به خود بقبولانند که "هواداران دو جناح و امت دو خلیفه رو در روی هم قرار گرفته‌اند." "دعوا بر سر لحاف ملاست" و اتفافی نیفتاده جز آن که بین خلیفه اسلامی بر تخت نشسته و مدعی خلیفه‌گری برخورداری پیش آمده، و آن که بر تخت خلافت نشسته، با مدعیان تختش، به همان شیوه معمول خودشان برخورد می‌کند". همین و بس!

در گذشته‌ها هم، بین ملایان و رهبران فرقه شیعه‌گری اختلاف پیش می‌آمده و حتی دسته‌های عزاداری و قمه‌زنی هوادار این "آقایان" را به جان هم می‌انداخته است. با این وجود، سازمان رهبری "روحانیت شیعه" دست‌نخورده دوام آورده و حکم رانده، و آقائی و بهره‌کشی آیت‌الله‌ها، سیدها و آقازاده‌هایشان به جای خود باقی مانده است. سهم توده‌های هوادار و مقلد، از این جنگ‌های قدرت، همیشه چیزی جز زخم سر و سینه، و سواری دادن به این یا آن رهبر دینی-سیاسی نبوده و حالا هم جز این نخواهد بود.

اما آیا چند در صد از ما، به این درس‌های تاریخ گوش فرا می‌دهیم؟

کسی از اینان نپرسید که پیروزی این یا آن جناح رژیم، چه تغییری در اساس تسلط احکام مذهبی و هیزارشی ملایان و گروه‌بندی‌های مافیائی آیت‌الله‌ها خواهد داد. گوش ندادند که حتی اگر جناح به اصطلاح "اصلاح‌طلب" ملایان هم اختیار کشور و ملت تحت ستم را به دست گیرند، هیچ اصلاحی در اصل و اساس این حکومت ارتجاعی و نظام بنیادگرای اسلامی ایجاد نخواهد شد. باز هم جناح‌های ملایان، بازاریان و آقازاده‌های‌شان دست به دست هم خواهند داد و بر سر ایران و ایرانی آن خواهند آورد که زنده یاد دکتر غلامحسین ساعدی در کتاب "چوب به دست‌های ورزیل" به قلم آورده است. داستان از این قرار است که:

- "مردم ده ورزیل برای کشتن خوک‌های وحشی ده خود، دو شکارچی استخدام می‌کنند. شکارچیان، پس از پایان کار، حاضر به ترک ده نمی‌شوند و دهاتیان را مجبور به ادامه پذیرائی و دادن بهره می‌کنند. بالاخره روستائیان بیچاره از بهره‌کشی شکارچیان به تنگ می‌آیند و چاره را در این می‌بینند که دو شکارچی جدید استخدام کنند تا شکارچیان قبلی را از ده بیرون کنند. روز موعود برای تسویه حساب شکارچیان فرا می‌رسد و شکارچیان جدید و قدیم رو در روی هم قرار می‌گیرند. اما هر دو جناح! آنان پی می‌برند که می‌توانند بدون جنگ و نزاع، ده را مشترکاً بچاپند و بین خود تقسیم کنند. چنین می‌کنند و هر دو، اسلحه‌هایی را که به سوی همدیگر نشانه رفته بودند، رو به روستائیان نشانه می‌روند و هر دو نیز امر به تهیه سور و سات می‌دهند".

- این دهاتی‌ها خیلی ساده‌اندیش بودند، نه؟

با این وجود، دهاتیان ساده‌لوح ده ورزیل، حداقل، هیچ شناخت قبلی از شکارچیان خود نداشتند، از پیشینه مناسبات آنان بی‌خبر بودند و قبلاً آنان را نیازموده بودند، ولی سبزه‌پوشان و این "هواداران مدرن و لائیک‌شان در داخل و خارج کشور، که برای نجات خود از دست شکارچیان جناح حاکم رژیم اسلامی به دنبال شکارچیان جناح "اصلاح‌طلبان" (اصلاح‌چی؟) افتاده‌اند، قبلاً حکومت‌های رفسنجانی، موسوی و خاتمی را تجربه کرده و در آن‌ها هیچ اصلاحی که نه، بلکه به حد کافی ظلم و سرکوب یافته‌اند. اینان، همه آزمایش پس داده و نشان داده‌اند که با جناح دیگر، همچون "سر و ته یک کرباسند".

آیا اگر این دهاتیان ساده‌لوح قبلاً این گروه دوم شکارچیان را آزموده و به خوبی شناخته بودند، ولی با این وجود، آنان را به امید نجات از دست رفقای شکارچی‌شان استخدام کرده و تودهنی خورده بودند، آن وقت قضاوت ما در موردشان چه می‌بود؟ نمی‌گفتیم که: "دنده‌شان نرم، بگذار طعم انتخاب! خود را بچسند؟"

حالا هم نباید همین حرف را به "سبزپوشان و هواداران سراسیمه شان" زد؟

این است که به عنوان "اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" نتوانستیم یکصدا و هماهنگ به مردم تحت سانسور و شستشوی مغزی داده شده پیام دهیم که در تجمعات و صافبندی‌های جناح‌های رژیم شرکت نکنید. "از این فرصت تاریخی حداکثر بهره را ببرید، ولی دنباله‌روی نکنید. دنباله‌روی رهبری یک جناح، کل رژیم را به شما تحمیل می‌کند!". توضیح ندادیم که اعتراض به یک جناح، اعتراض به کل رژیم نیست، و حتی به معنی تأیید کلیت رژیم است. "شرکت در این اعتراضات، به اندازه شرکت در بازی‌های رأی‌گیری رژیم، مانع پیشبرد مبارزه مردم ایران برای رهائی از دست این رژیم و به همان اندازه، محکوم است". مانع افتادن جوانان به تور رژیم اسلامی نشدیم که هیچ، بسیاری را هم دعوت به عضو شدن در این و آن جناح رژیم و همراهی با هواداران موسوی سابقه‌دار کردیم.

با این وجود، آیا باز هم می‌توانیم سؤال کنیم که "اینان کی می‌روند!؟"

## اعاده حیثیت به بهای چی؟

این لطف و التفات "بی‌سبب"، "غیرقابل‌درک" و غیرمنطقی اکثریت مدعی دموکراسی و حکومت غیردینی به سبزپوشان، حتی شامل رهبران آنان هم شد. از کسانی که دیروز سرکوبگر و شریک جنایات ۳۰ ساله جمهوری اسلامی قلمداد می‌شدند و باید به جرم جنایت‌های سیاسی و نظامی‌شان محاکمه شوند، به یکباره اعاده حیثیت شد.

این بار، برخلاف بازی‌های دوره دو خرداد، شکاف بین جناح‌های رژیم عمیق بود و سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه نیز سازش و کنار آمدن جناح‌های رژیم را مشکل‌تر می‌کرد. محتوای شکاف به وجود آمده هنوز به درستی روشن نیست، ولی یکی از مبارزان ایرانی، در تحلیل به موقع خود در همان روزهای راهپیمایی‌های اعتراضی، آن را به درستی به اختلاف بین خانواده‌های مافیائی تشبیه کرده و به خصوص با استناد به فیلم‌های "پدر خوانده" نشان داده که این جناح‌ها نیز، یا برای کسب قدرت می‌جنگند، یا از پول بادآورده نفت سهم بیشتری می‌خواهند. "دعوا بر سر لحاف ملا است". اینان هیچ وقت در

مورد نقض حقوق بشر، یا پایمال شدن آزادی‌ها و حقوقی که لازمه دموکراسی و انتخابات‌اند، حرفی نزنند و اختلافی نداشته‌اند، چرا که اینان همه، مرتکب این جرائم شده‌اند.

"گر رسم شود که مست گیرند، در شهر هر آن چه هست گیرند".

در هر حال، به موازات ادامه اعتراضات خیابانی، ستایش از سید حسین موسوی، نخست‌وزیر سالهای سرکوب و بی‌قانونی و همکار سابق خامنه‌ای، به "مد روز طایفه‌ای" "جمع بزرگی از اپوزیسیون مدرن و لائیک برون‌مرزی" تبدیل شد. یکی در وصف احوالش مقاله نوشت و دیگری او را "فردی صالح" برای رهبری ایران نامید. کسانی گناه سرکوب‌گری‌های پیشین وی را به گردن فرهنگ دیکتاتوری در ایران انداختند، "کی دیکتاتور نیست؟". بسیاری نیز از دور و نزدیک گواهی دادند که او "اکثریت رأی مردم" را آورده است. کسانی حتی از وی دعوت کردند تا با استناد به رأی اکثریت مردم، لابد در انتخاباتی آزاد!، به عنوان رئیس‌جمهور ایران سوگند یاد کند.

هیچ کدام از این جماعت و شخصیت‌های مدعی دموکراسی، حرف روسو در کتاب "قرارداد اجتماعی" را به خاطر نیاوردند که "در یک رأی‌گیری فاقد آزادی‌ها و حقوق لازم برای انتخابات، هیچ شرکت‌کننده‌ای قادر به ادعای برد و باخت نیست!". در جامعه سانسور زده، دیکتاتوری و فاقد آزادی و حقوق، نتایج انتخاباتی از اصل و اساس باطل و غیرقابل‌مراجعه است. حتی استفاده از نام "انتخابات"، برای این بازی‌های رسوای رأی‌گیری، "مسئولیت اخلاقی و سیاسی" ایجاد می‌کند.

این واقعیت را تعداد انبوه شرکت‌کنندگان در رأی‌گیری هم تغییر نمی‌دهد. هم از این روست که شرکت حتی صد در صدی مردم در کشورهای دیکتاتوری هیچ حقانیتی برای رژیم‌های آنان ایجاد نمی‌کند.

کسانی هم بهانه آوردند که حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، در شرایط حاضر مثل خوردن داروی تلخ برای رهایی از بیماری است. دلیل آوردند که ما داریم از میان بد و بدتر، بد را انتخاب می‌کنیم. دلیل آوردند که ما به حمایت این جناح سبز برمی‌خیزیم تا حرکت توده مردم را به راه براندازی رژیم ببریم! گفتند که شرکت در حرکت اعتراضی کاندیداهای رژیم تنها امکان برای بیان اعتراض است و نتیجه گرفتند که "گاهی آدم برای زنده ماندنش مجبور به خوردن لجن هم می‌شود و ما هم در آن شرایط هستیم". امیدوارم

که این دسته از مردم، توانسته‌اند بفهمند که: "بلی، درست است، آدم برای زنده ماندن، ممکن است لجن که هیچ، حتی ... هم بخورد، ولی اگر یک بار لجن خوردن، آدم را تا آخر عمر "لجن‌خوار" بکند، زنهار که نباید حتی برای زنده ماندن، لب به لجن زد".

رای دادن به جناحی از جناح‌های رژیم اسلامی و شرکت در صف‌های اعتراضی سبزه‌ها برای حمایت از این مجرمان سیاسی، لجنی است که یکبار خوردنش، دور دیگری از رژیم اسلامی را، در لباس دیگری، بر کشور و مردم ما مسلط خواهد کرد و هم از این رو، باید به هر بهائی از آن دوری گزید!

جالب است که در چنین حال و هوای مسموم، کسی از این رهبر معروف به "اصلاح‌طلب" نپرسید که:

- اگر خواهان دموکراسی و انتخابات آزاد هستی، چرا خود به رأی‌گیری‌های به مراتب بدتر دست آلودی و حتی از اعدام کاندیداهای مخالف این‌جا و آن‌جا ایران در دوره نخست‌وزیری خود رو بر نگرداندی؟ یا،

- چرا در مورد هزاران نفر دگراندیش مخالف قانون اساسی که اجازه کاندیدائی نیافتند و حتی حذف نام چندین هزار کاندیدای معتقد به قانون اساسی خودتان از سوی همین نهادهای سرکوبگر، که به کاندیدائی تو منجر شده، هیچ اعتراضی نکردی؟ و حتی انتصاب خود از سوی همین نهادهای "دیکتاتوری" اسلامی را عین عدالت و دموکراسی خواندی و جشن گرفتی؟ حالا با چه روئی قادر به انتقاد از همان مقامات و نهادهای متقلبی هستی که:

- روزی حق دیگران را به تو دادند و حالا هم بر اساس همان حقه بازی‌های معمول خودتان، به ادعای تو، حق تو را به دیگران داده‌اند. به قول ملا نصرالدین، "دیگی که روزی می‌زاید، روزی هم می‌میرد"!

- کسی از این اپوزیسیون تسلیم شده، حتی حمایت خود و گروه و دسته‌شان از این "آقا" را منوط به گرفتن قول کوچکی برای رعایت حقوق بشر و اصلاح قانون اساسی اسلامی نکرد.

- کسی اعتراف این سید سابقه دار به آن همه بی‌قانونی و جنایت دوره نخست‌وزیری‌اش و یک عذرخواهی خشک و خالی از مردم ایران و قربانیانش را شرط نگذاشت و،

- کسی هم خواستار تأکید این "آقا" به ضرورت احترام به حقوق و آزادیهای مندرج در منشورهای جهانی نشد.

انگار نام خالی "اصلاح‌طلبان" (اصلاح چی؟)، آن چه جنبش سبز سیدی نامیده می‌شود، برای همه این گونه مخالفان مدرن و لائیک کفایت می‌کند.

کار به جایی رسید که بسیاری از شخصیت‌های مدعی طرفداری از دموکراسی و حکومت لائیک بدون شریعت و ملا، جایگاه مورد ادعای خود در "اپوزیسیون لائیک و دموکراتیک ایران" را مفت و مجانی پیشکش این سید حسین موسوی "مدعی ریاست‌جمهوری قانونی" کردند و بر این اعتبار:

- حتی بر نعلین رقیب رهبری و شیخ نفت‌خوار معروف، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، و سایر ملایان و اسلام‌یانی که مسئولان درجه اول جنایت‌ها، خیانت‌ها و خوردن و بردن‌های سی سال اخیراند، بوسه زدند و،

- کل رأی‌دهندگان به این جناح، از آن میان، حزب‌اللهی‌های سرکوبگر این "رهبران غارتگر" را به صرف سبزپوشی و حمایت از این جناح، به گرمی به سینه فشردند.

"جمهوری اسلامی اصلاح‌طلبان" حلال‌شان باد.

آیا هنوز هم می‌توانیم ادعای معروف "مردم (این مردم!)، لایق همان حکومتی هستند که دارند" را مردود بشماریم؟



## بخش سوم

### برندگان و بازندگان بازی انتخابات رئیس جمهور رژیم

۱- این همه به روشنی نشان می دهد که برنده کل جریان انتخابات رئیس جمهور رژیم و اعتراضات بعدی اش، "کلیت رژیم اسلامی" است.

در این جریان، رژیم برای اولین بار نشان داد که نفوذ و کنترل خود بر بخش مدرن جامعه شهری را نیز گسترش داده است. برای اولین بار، زنان برخاسته از جامعه شهری، که به خاطر لباس و رفتار اجتماعی اش، همیشه هدف حمله اراذل و اوپاش رژیم بوده اند، به نفع جناحی از جناح های رژیم، راهپیمایی کردند و بر ادعای شرکت گسترده خود در یک رأی گیری مهم رژیم، مهر تأیید زدند. تا کنون این بخش از جامعه شهری، به عنوان مخالفان و بخشی از "اپوزیسیون مدرن ولو سازمان نیافته ایران" به حساب می آمد. حمایت برون مرزی اپوزیسیون مدرن و لائیک از جناح بازنده رأی گیری سر تا پا تقلبی، به رژیم فرصت داد تا پس از سی سال سرکوبی، آترناتیو درونی و خودی خود را به جای آترناتیوهای "مدرن و لائیک" بر کرسی بنشانند.

۲- جام قهرمانی این مسابقات نصیب جناح به اصطلاح اصلاح طلب (اصلاح چی؟)، یا نیمه رژیم هاشمی رفسنجانی-سید حسین موسوی شد.

این جناح در این دور بر سر کار نیامد، ولی شانس این را به دست آورد تا روزی به عنوان "قهرمان آزادی خواهی و اصلاح طلبی" "لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران" بازگردد و برای بار دوم پس از سال های اولیه بازگشت خمینی، مورد پیشوازی مردم تهران و شهرهای بزرگ ایران قرار گیرد.

۳- بازندگان این بازی سیاسی، مردم تحت ستم ایران اند.

ما به عنوان جمعی از روشنفکران منفرد ایرانی در اروپا، در نامه سرگشاده‌ای، در آغاز راهپیمائی‌های اعتراضی امسال توضیح دادیم که حاصل حمایت نسنجیده جناح موسوی، ممکن است به چه نتایجی منجر شود و چرا برد جناح خامنه‌ای- احمدی‌نژاد و باخت جناح هاشمی رفسنجانی- موسوی بدترین آلترناتیوهای ممکن است. این قسمت از نامه بدین شرح بود:

"در شق اول، «رژیم اسلامی» هر چه بیشتر به دو نیمه به اصطلاح «محافظه‌کار» و «اصلاح‌گر»، تفکیک خواهد شد. در آن صورت، نیمه‌ای از رژیم، بر تخت حکومت اسلامی باقی خواهد ماند و نیمه دیگر آن، تا موعده نوبت خود، در جایگاه اپوزیسیون خواهد نشست. نیمه‌ای ظالم و نیمه‌ای مظلوم و شهید قلمداد خواهند شد. ... این وضع، جامعه ما را در برابر «دو نظام جمهوری اسلامی»، هر دو شریعت‌خواه و هر دو به رهبری اسلامیان و ملایان بنیادگرا، قرار خواهد داد. مردم ایران بین این دو جناح جمهوری اسلامی مثل توپ به بازی گرفته خواهند شد و امید رهایی از یوغ حکومت دینی و اسلامی در هر آینده نزدیک از بین خواهد رفت. این از دید رهایی از «تسلط دینی و اسلامی»، بدترین آلترناتیو ممکن برای مردم نیازمند آزادی و دموکراسی است".

حالا این بدترین شق ممکن پیش آمده و نیمه‌ای از رژیم اسلامی که به همان اندازه در جنایات و خوردن و بردن‌ها سهیم است، در مقام "آلترناتیو اصلاح‌طلب! (اصلاح چی؟)، منتظر به حکومت رسیدن دوباره خود است. به خاطر این حمایت‌های نسنجیده بخش بزرگی از ما مردم و اپوزیسیون مدرن و لائیک، متأسفانه اکنون این نیمه در انتظار حکومت دوباره، در نزد ابرقدرت‌های اروپا و آمریکا، به عنوان آلترناتیو عمده و حتی تنها آلترناتیو موجود در ایران، به ثبت رسیده است. از زاویه رهایی مردم ایران از دست رژیم اسلامی، این وضع پیش آمده، بدترین اتفاق ممکن است و حتی:

- شکستی بزرگ برای همه مخالفان؛ مردم، گروه‌ها و شخصیت‌های "اپوزیسیون مدرن و لائیک سازمان‌یافته و نیافته" در درون و برون مرز به حساب می‌آید.

۴- از آن میان، "آن دسته از مخالفان بر خاسته از لایه‌های مدرن طبقه متوسط شهرنشین" که "به امید واهی دستیابی به اصلاحات و تضعیف رژیم"، به پای صندوق‌های رأی‌گیری رفته و سپس نیز در اعتراضات خیابانی بیشترین انرژی را صرف کردند، پازنده اصلی این جریان است.

دیدیم که در این جریان، این نیمه درون‌مرزی "اقتشار مدرن و لائیک ایران" به راهی رفتند که بر خلاف انتظار عمومی و خواست قلبی خود!، راه تبعیت و حمایت از کلیت

رژیم بود و به شرح صفحات پیشین، آنان را به عنوان هواداران رژیم ثبت کرد. جمعی از آنان می‌خواستند از میان بد و بدتر، بد را انتخاب کنند. جمعی در هوای دستیابی به اصلاحات اساسی و توقف سرکوبی اسلامی بودند و جمعی حتی فکر می‌کردند که می‌توانند این اعتراضات را از دست جناح سبز سیدی در آورند و مردم را به سوی انقلاب براندازی رژیم رهنمون شوند. خواسته‌ها و انتظارات این بخش از جامعه مدرن و مخالف رژیم اسلامی مختلف و متفاوت بودند، ولی اکثریت اینان به سببی، شبهه‌ای واهی فکر نمی‌کردند که رأی دادن آنان یا اعتراضات خیابانی‌شان به نفع رژیم و جناحی از آن منجر شود. این انتظارات اما، از آغاز ناممکن بودند و هرگونه طرفداری از نیمه‌ای از رژیم، جز به راه حمایت از تمامیت رژیم اسلامی حاکم نمی‌انجامید. این است که مردم برخاسته از لایه‌های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران، که تاکنون به صورت "اپوزیسیون مدرن بالقوه و سازمان‌نیافته" عمل کرده، نه فقط به هیچ‌کدام از انتظارات و خواسته‌های شان نرسیدند، بلکه به سبب صفا‌بندی اشتباهی‌شان:

- موجودیت شان به عنوان "خواستاران برکناری رژیم اسلامی" به شدت آسیب دید،

- از سنگینی مقاومت مردم ناراضی ایران علیه رژیم کاست و،

- قهر عمومی مردم شهرنشین، خدشه برداشت.

۵- این باخت از طریق حمایت نیاندیشیده‌ای که نیمه برون مرزی این "اپوزیسیون مدرن سازمان یافته و نیافته" انجام داد، به نیمه برون‌مرزی این دسته از مردم نیز سرایت کرد. این خطای سیاسی:

بخش بزرگی از این نیمه برون‌مرزی را به سطح "هواداران جماعت سبزپوش و رهبران سابقه‌دارشان" تنزل داد و حتی،

- پرچم اپوزیسیون رژیم را از دست‌شان در آورده، به دست رهبران سبز پوشان داد.

این صف بندی اشتباه، ناتوانی شخصیت‌ها و سازمان‌های درگیر برون‌مرزی برای درک درست شرایط و تحلیل موقعیت‌ها را آشکار می‌کند.

۶- آن بخش از این مردم، شخصیت‌ها و سازمان‌های مدرن و لائیک ایران ایران در درون و برون مرز، که از همان آغاز موضعی اندیشیده و مستقل در پیش گرفتند نیز، از این باخت و شکست عمومی اپوزیسیون مدرن و لائیک برون‌مرزی، بی‌نصیب نماند. "هیزم تر هم به آتش هیزم خشک سوخت".

۷- قابل توجه و تألم است که این حمایت وسیع برون مرزی، از سوی ایرانیانی تقدیم جناح هاشمی- موسوی شده که عمدتاً در زمان نخست‌وزیری سید حسین موسوی و رهبری و رئیس‌جمهوری هاشمی رفسنجانی، از ایران فرار کرده و آواره جهان شده‌اند. این حمایت نیاندیشیده، همچنین نشان می‌دهد که:

- زندگی در اروپا و امریکا و تجربه آزادی و دموکراسی در این کشورها، به حد کافی در بین این بخش از مردم ما جا نیافتاده و،

- بخش وسیعی از مردم مدرن و لائیک برون مرزی ما، بر خلاف انتظارات و ادعاهای موجود، به وقت بحران‌ها و فرصت‌های تاریخی، به اندازه نیمه سانسورزده و شستشوی مغزی داده شده نیمه درون‌مرزی این اقشار، در خطر سقوط به باطلاق جانبداری از رژیم و رهبری اسلامیان و ملاها و سیدهای آن‌اند.

قابل پیس بینی است که با این انتخاب و حمایت نیاندیشیده "اپوزیسیون مدرن و لائیک"، سال‌های سیاه تسلط ملایان و شریعت خواهان در ایران، باز هم به بقای خود ادامه خواهند داد.

سؤال که برای تغییر این سرنوشتی که بار دیگر به دست خود ساخته و پرداخته ایم، چیه باید کرد.

## بخش چهارم

### چه باید کرد؟

۱- شرکت مستقل "اپوزیسیون مدرن و لائیک درون و برون‌مرزی" در اعتراض علیه کلیت رژیم، دست آوردی تاریخی است. این دست‌آورد باید حفظ شود.

این نیروها، باید بتوانند به سازماندهی اعتراضات مستمر و مستقل خود ادامه دهند و شعارهایی که مستقیماً تمامیت رژیم اسلامی (و نه فقط جناح خامنه‌ای- احمدی‌نژاد) و نظام دیکتاتوری (و نه فقط دیکتاتور!) را مورد خطاب قرار می‌دهند، به درون توده‌ها ببرند. این عمل، به سبب ادامهٔ تعارضات داخلی و خارجی و آمادگی سیاسی مردم، می‌تواند به موج جدیدی از اتحاد و سازماندهی برای رهایی از تسلط رژیم اسلامی تبدیل شود. و آن دسته از مخالفان رژیم اسلامی و هواداران آزادی و دموکراسی را که ندانسته به هواداری نیمه‌ای از رژیم برخاسته‌اند، را به آغوش مردم ایران برگرداند.

نیروهای وفادار به آزادی و دموکراسی، باید بتوانند در زمانی که رژیمیان سبزپوش در حال و هوای فرمانبری‌اند، ابتکار سازماندهی تظاهرات مردم مخالف رژیم اسلامی را به دست بگیرند. دیگر باید از هرگونه آلوده شدن در ترفندهای فرصت‌طلبانهٔ جناح‌های مختلفی که از موجودیت رژیم اسلامی حمایت می‌کنند دوری گزینند و سبب‌های آن را برای مردم توضیح دهند. نیروی "اپوزیسیون مدرن و لائیک" باید بتواند پرچم از دست‌رفتهٔ اپوزیسیون رژیم اسلامی را از دست "سبزها و سبزپوشان رژیم اسلامی" باز پس بگیرند.

برخورد با بازی‌های سیاسی بازیگران حرفه‌ای‌ای که در تدارک حزب، یا جنبش به اصطلاح سبز هستند، از اولویتی خاص برخوردار است. افشای نیت واقعی خطوط مختلفی که می‌خواهند خواست دوام رژیم اسلامی را در پشت شعارهای زیبای اصلاحات و آزادی مخفی کنند، وظیفه‌ای سنگین، ولی تاریخی برای همهٔ سازمان‌ها و شخصیت‌هایی است که برای رهایی ایران و ایرانی از تسلط رژیم اسلامی و برپائی نظامی لائیک و متکی بر رأی و ارادهٔ مردم می‌کوشند.

۲- نباید انکار کرد که شرکت این مردم در بازی‌های رأی‌گیری رژیم و راهپیمائی اعتراضی‌شان به طرفداری از این جناح معلوم‌الحال رژیم، همانند حمایت بی حد و مرز

"نیمه مدرن و لائیک برون مرزی" از رهبران این، یا آن جناح اسلامی و هواداران سبزپوش آنان، خطائی تاریخی است و اعتراف و انتقاد از خود همه مردم درگیر را طلب می‌کند.

اعتراف بیرونی سازمان‌ها و شخصیت‌ها به شبهه و اشتباه خود، می‌تواند "بلوغ و شجاعت اخلاقی" آنان را نشان داده و به اصلاح کجراهه‌های موجود یاری رساند.

۳- بسیاری ادعا می‌کنند که حمایت آنان از این و آن رهبر اسلامی به خاطر حمایت از توده‌های معترض بوده است. اما توده‌پرستی خود امری خطاست و استناد بدان نیز هیچ خطای دیگری را توجیه نمی‌کند. به جای پرستش ذهنی توده‌ها، باید آنان را عقل، بالغ و مسئولیت‌پذیر دانست، به کارهای خوب‌شان کف زد، ولی اعمال نادرست‌شان را، صادقانه به انتقاد کشید.

بدانیم که مردم و حتی توده‌های بزرگ مردم، می‌توانند اشتباه کنند و حتی اشتباهات تاریخی‌ای مرتکب شوند که جبران‌ناامکن است. سازمان‌ها و روشنفکران هر جامعه، نه فقط نباید در این مواقع تاریخی به دنبال مردم بیافتند، بلکه باید بتوانند درست در این مواقع حیاتی به یاری مردم بشتابند و به آنان هشدار دهند که به کجراهه می‌روند.

فراموش نکنیم که "دوست داشتن مردم" و خدمت به توده‌ها، به معنی پذیرش هر رأی و تصمیم مردم نیست، به معنی دنباله‌روی از مردم هم نیست. "دوست داشتن مردم"، به معنی کمک‌رسانی علمی و منطقی برای ارتقاء سطح آگاهی، اعتلای عقلانیت اجتماعی و کمک به تصمیم‌گیری درست آنان است.

مخالف با نظر اکثریت مردم جامعه و نقد تصمیمات نادرست آنان، حق دموکراتیک اقلیت‌ها و افراد هر جامعه است.

۴- نیمه برون مرزی اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران، باید بتواند برای رهائی مردم درون مرز از سانسور رژیم، به تولید و انتقال اطلاعات، اندیشه‌ها و دانش‌های

رهائ بخش اجتماعی دست بزند. تصمیم درست این مردم درون مرز، مشروط به رهائی اینان از شستشوی مغزی رژیم است.

به خصوص باید به یاری مردمی شتافت که به تصور مخالفت و مبارزه با رژیم، به دام بازی های رژیم می افتند. رهائی این دسته از مردم مدرن مخالف رژیم از تسلط فرهنگی-سیاسی رژیم و اسلامیان، در اولویت اول قرار دارد.

باید بتوان به این لایه های مدرن و لائیک توضیح داد که چرا شرکت شان در بازی های جناح بندی رژیم، نه فقط به نیت باطنی آنان برای رهائی از جباریت رژیم اسلامی کمکی نکرده، بلکه آزادی و رهائی از تسلط رژیم را هم به تعویق انداخته است.

اما و اما، "رطب خورده منع رطب کی کند"؟. "برای یاد دادن باید اول یاد گرفت" و برای اصلاح دیگران، باید اول خود را اصلاح کرد.

۵- حوادث اخیر نشان می دهند که ساخت موجود اپوزیسیون برون مرزی نیازمند نوسازی اساسی است. جبران این شکست بزرگ، نیازمند یافتن راه های جدید ارتباطی و سازماندهی همکاری نزدیک تر بین شخصیت ها و سازمان های سیاسی اپوزیسیون مدرن و لائیک است.

۶- در کشورهای که از سرکوب مشترک دیکتاتوری داخلی و خارجی رنج می برند، تضاد و تعارض بین سرکوبگران و جناح های آنان، فرصت های بزرگی برای رهائی ایجاد می کند. فقط فراموش نکنیم که این تعارضات همه جانبه نیستند و جز در زمان های خاص تاریخی، مثل زمان برکناری شاه، فقط موضوع و موردی از موارد فراوانی را در بر می گیرند.

هم از این نظر، تضاد موردی موجود بین منافع آمریکا- اسرائیل از سویی و سیاست های تسلیحاتی رژیم، می تواند حتی به بمباران مقطعی تأسیسات اتمی ایران از سوی اسرائیل منجر شود، اما، نباید فراموش کرد که همین امریکا و اسرائیل درست به سبب همین نوع هیستری تسلیحاتی، حاضر به براندازی این رژیم اسلامی نیستند. بر این اساس:

الف - نباید ناراضیاتی اروپا و آمریکا از تصمیمات اتمی رژیم را به حساب خواست برکناری رژیم گذاشت.

ب- دامن زدن به تعمیق این تضادها می‌تواند رژیم را از مواضع سرکوبگرانه خود به عقب براند و مجوزهای خارجی برای "شکار مردم معترض ایران" را از دستش درآورد.

ج- این دوره تضاد و تعارض (چه بین جناح‌های رژیم، یا بین رژیم و ابرقدرت‌ها) به مخالفان رژیم و اپوزیسیون مدرن و لائیک فرصت می‌دهد تا هم نظریات و دلایل خود را بین مردم ببرند و هم از آمادگی سیاسی مردم برای سازماندهی‌شان بهره بجویند. ادامه این شرایط، همچنین می‌تواند به فرصتی تاریخی برای ادامه اعتراضات مستقل ضد رژیم تبدیل شود و به سهم خود، مردم را از حمایت جناح‌های رژیم رهانیده و به اعتراض سازمان‌یافته به کل رژیم سرکوبگر اسلامی تشویق و قادر سازد.

د- ادامه "اعتراضات مستقل و مستمر علیه کلیت رژیم" می‌تواند موجبات تغییر استراتژی غرب برای حفظ رژیم به رهبری این، یا آن جناح را تغییر دهد. در این صورت، باید به هر بهائی از افتادن به چاه همکاری با سبزپوشان و طرفداری از این، یا آن جناح رژیم مطلقاً خودداری شود.

۷- شرایط انفعالی موجود همچنین نشان می‌دهد که اپوزیسیون مدرن و لائیک سازمان‌نیافته ایران در درون مرز، نیازمند تجدید قوا و بازسازی هویت مستقل خود است. وخیم شدن تعارضات داخلی و خارجی، می‌تواند فرصت‌های مهمی برای انتقال قسمتی از کادرهای سازمان‌های سیاسی به داخل کشور برای سازمان‌دادن نیروهای ناراضی شهری فراهم آورد.

۸- اگر شرایط به این روال پیش برود، ممکن است فرصت‌های جدیدی برای دخالت مردم ایران در تصمیم‌گیری در تعیین سرنوشت آینده خود فراهم شود و راه را بر طلوع صبح رهائی هموار سازد. استفاده از چنین فرصت‌های تاریخی، مشروط بدان است که این بار، نیروی میلیونی مردم برخاسته از لایه‌های مدرن و طرفداران جدائی دین از سیاست،

الف - به هیچ بهائی به تجدید پیمان با این، یا آن نیمه رژیم اسلامی و هواداران گوناگون حکومت ملایان (خوب، یا بد!) تن ندهد و،

ب - برای لحظه‌ای هم شده، از شرط رهائی از سلطه رژیم دیکتاتوری اسلامی و برقراری دموکراسی غیردینی متکی به رأی آزاد و بدون حد و مرز مردم، چشم‌نپوشد.



[www.azadieiran2.wordpress.com](http://www.azadieiran2.wordpress.com)

دانلود همه کتاب‌های ممنوعه در ایران به صورت رایگان و با لینک مستقیم